

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ».

فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (۱۳) وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۴) يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ (۱۵) يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمُ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱۶)

نکته‌ای درباره زبان قرآن

یکی از دوستان پرسیده بود این آیات قرآنی که یک نقاطی قطعی دارد مشخصاً، معلوم است که فعل را تمام نمی‌کند. حالا کسانی که با قرآن آشنا هستند دیدند. کثیراً این اتفاق می‌افتد که یک جمله‌ی شرطیه را می‌گوید، تمام نمی‌کند. جزای شرط را نمی‌گوید، فعل را نمی‌گوید. باید با یک سری پرانتزهای این‌ها را هماهنگ کرد. آیا این پرانتزها سلیقه‌ای است، یعنی درست کردن این پرانتزها یا این قرآن را به عنوان کلامی واحد باید بشود این پرانتزها را هماهنگ کرد.

گزینه‌ی دو صحیح است و گزینه‌ها این‌طور است که برای این پرانتزها خود قرآن شاهدهی دارد بر این‌که این قسمت قطع شده درست بشود. به عنوان مثال این سوره مبارکه نساء را شما ببینید، آیه ۱۵۵، یکی از موارد بیشماری است که در قرآن است «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ». این که «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ» می‌بینید که این شبیه به همین آیه‌ای است که در سوره مبارکه مائده است، در حقیقت این‌ها شاهدهای جمع «فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ وَكُفْرِهِمْ بِآيَاتِ اللَّهِ وَقَتْلِهِمُ الْأَنْبِيَاءَ بَغَيْرِ حَقٍّ» «قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ؛ یعنی قولی شد که

گفتند: قلب ما قفل شده است، ما نمی فهمیم. این همان «جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»؛ ما دل های آن ها را بستیم و آن ها را لعنت کردیم. مورد این طور موارد را به عنوان آیات مثنی در قرآن بگردیم و ببینیم که کجا شبیه به این نوع را گفتند، آن وقت با این شباهت ها می شود قسمت های به ظاهر ناتمام آن را تمام کرد.

(سؤال) آن ها یک کاری کردند «فَبِمَا نَقُضِيهِمْ» بعد «وَأَعْتَدْنَا ... عَذَابًا أَلِيمًا» (نساء: ۱۶۱)؛ آن ها را یک کاری می کنیم. البته بعضی جاها به ظاهر تنها این فقط حکمت آن این نیست که می خواهیم با جاهای دیگر پر بشود. این سوره نور را من یک موقع به شما نشان داده بودم، سوره مبارکه نور، آیه ۱۰، دارد که: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ»؛ اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود «وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ»؛ یعنی انگار جمله جزای شرط مخفی نگه داشته می شود.

آیه ۲۰ را نگاه کنید. «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَوْفٌ رَحِيمٌ»؛ یعنی اگر از فضل و رحمت خدا نبود و خدا... یک طور می آید مثل این که جمله ناتمام رها می شود.

بعد آیه ۲۱ را ببینید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطَانِ وَ مَنْ يَتَّبِعْ خُطُواتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا»؛ اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، احدی از شما هدایت نمی شد. یعنی گویی در سوره دارد آدم را در یک سیری پیش می برد که اگر فضل و رحمت خدا نبود... خوب مثلاً این طور... بعد اگر نبود چطور؟ بعد یک دفعه...

ممکن است دلایل آن مختلف باشد ولی به هر جهت این طور نیست که به صورت سلیقه ای بتوان برای آن پرائنتر باز کرد!

کسانی که قرآن را بخوانند این را می بینند، از این طور عبارات در قرآن که یک جایی نقطه ی قطعی دارد، فعلش تمام نمی شود، جزای شرط تمام نمی شود خیلی زیاد است. خیلی وقت ها بیانات آزادی است که گاهی اوقات یکی از دلایل آن تحمّل وجوه مختلف است؛ یعنی شما آیات را که

مدام با هم بررسی می‌کنید، می‌بینید که شاید می‌خواست است و جوه مختلف را به خود بتواند بپذیرد برای همین جزای شرط را تمام نکرده است که با این آیه یک وجهی را بپذیرد، با آن آیه یک وجه دیگری را بپذیرد. حالا اگر در قرآن بتوانید یک چنین کاری را بکنید، و این جوه مختلف را پیدا کنید، در پیدا کردن آن جزای شرطها مهم است.

(۱۳): فَبِمَا نَفَضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاغْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ *

در آیه ۱۳، سوره مبارکه مائده که کلاً بحث اخذ میثاق و شکستن میثاقها و پیامد شکستن میثاقها را می‌گوید، عملاً می‌خواهد به میثاق ولایت پردازد و از اول سوره این را گرفته است تا آن آخر هم می‌خواهد همین را برود. این که به واسطه‌ی نقض میثاق خود «لَعْنَاهُمْ»؛ ما آن‌ها را لعنت کردیم. «جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً»؛ ما قلب آن‌ها را قسی قرار دادیم.

که عرض کردیم قلب قسی به معنای قلب بی‌عاطفه نیست که ما الآن استفاده می‌کنیم. مثلاً می‌گوییم طرف بسیار قسی القلب است؛ یعنی گریه نمی‌کند یا مثلاً این‌طور است که یک حیوانی را راحت می‌کشد، به این‌ها آدم قسی القلب می‌گوییم. در صورتی که فضای بحث قساوت قلب را که می‌آید در آیات قرآن نگاه می‌کنید، یا نگاه کردید، یا یک بخشی از آن را هم نگاه می‌کنید، می‌بینید فضایی است که با طهارت قلب منافات دارد؛ یعنی طرف قلب طاهری ندارد، یعنی قسی القلب است. قسی القلب است یعنی قلب طاهری ندارد.

(سؤال) در روایات بحث قساوت قلب را داریم؛ مثلاً می‌گویند: «مَا جَفَّتِ الدَّمْعُ»؛ اشک خشک نمی‌شود. «إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ»؛ مگر این که قلب قسی شده باشد. بعد از آن ببینید «وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ»؛ یعنی قلب قسی، قلبی است که از روی کثرت گناه قسی شده است؛ یعنی گناه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵.

زیاد می‌کند، دل او قسی می‌شود. دل او که قسی می‌شود، اشک او در نمی‌آید. این اشک، یک اشک معنوی است که درمی‌آید یا نمی‌آید و الا اشک همه در مصیبت‌ها درمی‌آید، اصلاً اشک معنوی هم نیست، این اشک خیلی مقدّسی هم نیست. آن چیزی که خیلی مقدّس است یک موقع عرض کردمی تضرّع است که هدف بعثت انبیاء است. تضرّع آن خاکساری است، نه گریه کردن! خیلی وقت‌ها ملازم با گریه کردن است منتها برای خالی کردن باد آدم. این آیه خیلی آیه‌ی جدّی در بحث قساوت قلب و این‌ها است.

ص ۱۳۲، سوره انعام، آیه ۴۰ به بعد را نگاه بکنید. «قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ»؛ شما ببینید به آن‌ها بگویید نظر شما چیست؟ «إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ» وقتی به شما عذاب الهی می‌رسد یا ساعت (قیامت) به سمت شما می‌آید «أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ»؛ آیا غیر خدا را می‌خوانید؟ «إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ اگر راست می‌گویید؟ وقتی یک عذابی از جانب خدا می‌آید، باز هم غیر خدا را می‌خوانید. نه! «بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ»؛ وقتی عذاب می‌آید آدم را یک دفعه می‌خواهد بگیرد، می‌بینید که «إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ»؛ آن موقع آنچه که می‌خوانید را «فَيَكْشِفُ»؛ آن مصیبت را بر می‌دارد «إِنْ شَاءَ»؛ اگر بخواهد. «وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ»؛ و شما آن شرک‌تان را از یاد می‌برید. بعد از «أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ» این جمله‌ی کلی را می‌گوید، «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ»؛ ما به سمت امت‌ها، قبل از تو هم آدم ارسال کردیم. «فَأَخَذْنَاَهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»؛ ما این‌ها را به باس‌ها و ضراء، به گرفتاری و مصیبت گرفتیم، باشد که این‌ها تضرّع بکنند. من یک موقع معنای دقیق تضرّع را گفته بودم که به معنای خاکساری، به معنای گریه کردن نیست. بعد از آن این را می‌گوید: «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسُنَا تَضَرَّعُوا»؛ چرا این‌ها باس ما که می‌آید تضرّع نمی‌کنند؟ چون باس‌ها که می‌آید آدم گریه می‌کند ولی تضرّع نمی‌کند؟ چرا خاکسار نمی‌شود؟ وگرنه باس الهی می‌آید، مشکلی الهی می‌آید هم دل انسان به درد می‌آید، هم اشک انسان جاری می‌شود. همه هم این‌طور هستند. کل دنیا هم همین‌طور است. الآن یک مریضی برای یک کسی پیش می‌آید

دلش می‌گیرد و اشک او هم جاری می‌شود. آن سنگ دل به آن معنای متداول خیلی کم پیدا می‌شود که آدمی آن طور باشد. ولی حرف این است که «فَلَوْ لَا إِذْ جَاءَهُمْ بِأَسْنَا تَضَرَّعُوا» چرا بآس ما می‌آید؛ این‌ها تضرع نمی‌کنند؟ چرا این‌ها خاکسار نمی‌شوند؟ بعد می‌گوید: «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ این‌ها به خاطر این که دل آن‌ها قسی شده است. دل آن‌ها قسی شده است، آن موقع تبدیل به تضرع نمی‌شود. این همین است که در مقابل طهارت دل است.

آن موقع «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ این «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» را شیطان بر آن‌ها زینت می‌دهد که این هم از آثار قساوت قلب است؛ یعنی از آثار قساوت قلب این است که شیطان چیزهای که انسان انجام می‌دهد زینت می‌دهد. همین آیات را الآن بخواهیم به آیات دیگر به همدیگر مرتبط بکنیم مدام آن زینت‌ها هم مشخص می‌شود. اصلاً قرآن واقعاً یک مجموعه است که همه‌ی ساختمان آن در هم فرو رفته است و مثل ساختمان‌های بتنی است که آرماتور مہار می‌گذارد، در واقع یک آرماتور انتظار دارد. آرماتورهای انتظار می‌گذارند که طبقه‌های بعدی را بالا ببرند. دقیقاً این آرماتورهای انتظار را گذاشته است که کلاً همه‌ی آیات به یکدیگر مرتبط می‌شود، حتی این «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» حتی این همین الآن با این...

یک چیزی به یاد من افتاد به شما نشان بدهم. اعراف، آیه ۹۵. این دو آیه را با هم نگاه بکنید، خیلی جالب است. ببینید ۹۴ اعراف را که نگاه بکنید «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْبَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ» «يَضُرَّعُونَ» هم یعنی يتضرعون. این ت به ض تبدیل می‌شود ادغام می‌شود. خوب این را با آن آیه نگاه بکنید، با همدیگر این را باید نگاه بکنید. «ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» آن موقع جای این سیئه، ما حسنه در حقیقت دادیم. به جای این مشکل مصیبتی که پیش آمد. «حَتَّىٰ عَفَوْا» تا این که یا زیاد شدند. در حقیقت به معنای این که مشکل آن‌ها رفع شد و زیاد شدند. این‌ها به جای این که بیداری اتفاق بیفتد، بین چه چیز می‌گویند، این همان «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ» است. می‌گویند: «وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ»

می‌گویند اصلاً این‌طور است، کلاً جریان طبیعت است. بعضی وقت‌ها باران می‌آید، بعضی وقت‌ها نمی‌آید. «قَدْ مَسَّ» آباء ما هم این‌طور بودند. ضراء داشتند، سراء داشتند. خوشی داشتند، مشکل داشتند. یعنی می‌بینید ما باس خود را که می‌آوریم این در حقیقت مکر در آیات می‌کند. این که در آیات خدا داریم مکر می‌کند، یعنی چاره‌اندیشی می‌کند، یعنی به جای این که پیام این مصیبت را - تو این کار را کردی این‌طور شد - به جای این که پیام این‌ها را بگیرد، چیزی که اتفاق می‌افتد این است که «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَاءُ وَالسَّرَاءُ» قبل از این هم همین‌طور بوده است. ایام خوشی داشته است، ایام ناخوشی داشته است. بالاخره این دوره‌های...

بعد این‌ها هم می‌دانید که وقتی تبدیل به تئوری بشود... بدترین حالت در حقیقت گناهکاری این است که انسان این‌ها را تبدیل به تئوری بکند و با آن تکذیب بکنند. این همان قدم انتهایی شیطان است که «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ»^۱ می‌گوید خطوات شیطان نروید، می‌گوید: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ»^۲ گناه کم، گناه سنگین «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» باید یک چیزی به خدا وصل بکنی، قدم انتهایی آن این است که... یعنی اگر کسی با گناه شروع بکند در گناه نمی‌ماند، این‌ها را به تئوری تبدیل می‌کند.

همین آیه‌ی فوق العاده‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی روم که «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» این «عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَى» این می‌شود ثم کان است. چون کان است، این عاقبه می‌شود می‌شود خبر کان. و آن «أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ» به مصدر که می‌رود می‌شود تکذیب، آن وقت می‌شود اسم کان. یعنی تکذیب عاقبت کسانی است که گناه می‌کنند. یعنی از گناه شروع می‌شود و به سراغ تکذیب می‌رود. یعنی آدمی که «أَسَاءُوا السُّوَى» یعنی گناه را زیاد می‌کند یا گناه را، کار بد را بسیار بد انجام می‌دهد، «أَسَاءُوا السُّوَى» یعنی مدام دارد گناه

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۱۶۸.

۲- همان، آیه ۱۶۹.

می‌کند. این اگر در همین مسیر بماند، در آخر کار در گناه نمی‌ماند به تکیه تبدیل می‌شود و در انتها به استهزاء تبدیل می‌شود. یعنی تکیه و استهزاء قدم‌های انتهایی است که شخص در گناه برمی‌دارد. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» تکیه، استهزاء عاقبت کسانی است که در خط گناه وارد می‌شوند. این هم می‌شود همین، یعنی می‌شود «قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»^۱ آن وقت می‌شود «فَأَخَذْنَاَهُمْ بَعْتَةً وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ» این همان «زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» این همان نظریه می‌شود اعمالهم نه یعنی «زَيْنَ لَهُمْ»؟ «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» این همان «ما كَانُوا يَعْمَلُونَ» آن‌ها را که زینت می‌دهد، زینت دادن آن همین‌طور به همین به جای این که از خشکسالی‌ها و ترسالی‌ها نتیجه‌ی دیگری گرفته بشود، نتیجه‌ی آن این می‌شود که بله ما اصلاً دوره‌های خشکسالی داریم یا دوره‌های... اصلاً دوره‌ی خشکسالی تمام شده بوده است. خشکسالی، ترسالی یک سری نمودارهایی دارد و اصلاً مثل این که به هیچ چیزی هم ربط ندارد. می‌بینید که تبدیل به یک تئوری می‌شود که خشکسالی و ترسالی به چیزی ربط ندارد. زلزله آمد، سیل آمد چیزهایی که قرآن و روایات ما به حقیقت، کرات این نکته را می‌گوید که می‌تواند یکی از عوامل سیل در حقیقت گناه باشد. یعنی «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ»^۲ گناه که می‌کنند، سیل می‌آید. گناه که می‌کنند، زلزله می‌آید. یعنی پتانسیل برای این چیزها، قابلیت آن‌ها زیاد می‌شود. یکی از عوامل می‌تواند این باشد.

بعد می‌بینید که از این چرایی‌ها و جواب این چراها را که می‌خواهد بدهد می‌آید، خودش را با چگونه‌ها مشغول می‌کند. می‌گوید زلزله می‌آید، می‌گوید نه زلزله آمد این روی گسل فلانی واقع شده بود و چون گسل لرزید، این زلزله آمد. خوب این چه ربطی دارد؟ مگر ما گفتیم روی گسل واقع نشده بود یا مثلاً این تخته‌ها روی همین نلغزید مگر یک چنین حرفی بود؟ بحث این است که

۱- سوره‌ی اعراف، آیه ۹۵.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه ۱۶.

چرا آمد؟ چرا، نه چگونه آمد. معلوم است چگونه‌ی آن همین است که تو داری می‌گویی. ولی چرا این گسل لرزید؟ چرا آن این‌طور شد؟ چرا آن... همین‌طور سؤال‌ها را ادامه می‌دهیم چرا؟ تو مدام نگو چگونه. و خیلی وقت‌ها ما به دنبال سؤالات چرایی هستیم شما ممکن است بروید تصادف بکنید بگویید من چرا تصادف کردم؟ خوب می‌گویم شما از منزل خود که خارج شدی، آن قدر با سرعت به سمت آن آمدی، آن ماشین هم آن قدر با سرعت به سمت شما آمد، به هم برخورد کردید. شما قبول می‌کنید این را؟ می‌گویید نه من می‌خواهم بدانم چرا باید... این‌ها که برای فیزیک است. چگونه این اتفاق افتاد برای فیزیک است. دنبال این هستیم که چرا این مصیبت بر سر من آمد، چرا نه، چگونه. این‌ها است که سؤالات جدی بشر است که باید به دنبال این چراها بگردد.

بعد از آن می‌بینید «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^۱ حالا آن آیه را بیاورید اگر اهل قریه‌ای ایمان بیاورند و تقوا به خرج بدهند «لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم» ما بر آن‌ها چه کار می‌کنیم؟ «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» را می‌آوریم. یعنی از زمین و آسمان برای این‌ها برکت می‌بارد. اگر ایمان بیاورند، تقوا به خرج بدهند ولی آن طرف آن چه؟ آن طرف چیست؟ «بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِم أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ»^۲ در آیات مسانید انسان اختلاف‌ها را هم می‌فهمد. وقتی که این‌ها در آن تمرّد خود می‌مانند، اتفاقی که می‌افتد «بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» نمی‌آید، «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» که ببینید این چیزی که الان در همین آیات مبارکه‌ی مائده که داریم این را می‌خوانیم، این را دارد می‌گوید که «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» ببینید قسمت‌های همه‌ی آیات را داریم با هم گره می‌زنیم. اگر کسی ببیند این‌ها کید خدا می‌شود. اگر کسی بخشی از آیات الهی را، بخشی از معارف را کنار بگذارد، «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» بشود. این هم

۱- سوره‌ی اعراف، آیه ۹۶.

۲- سوره‌ی انعام، آیه ۴۴.

می بیند که از بالا و پایین دارد نعمت می آید. این هم یکی از سنن خدا است. ببینید اگر واقعاً وحی نبود که اینها را برای ما روشن بکند، ما همین طور باید در عالم سرگردان می ماندیم کما این که کسانی که دسترسی به وحی ندارند همین طور باید سرگردان باشند. کسی اگر بخشی از آیات خدا را کنار بگذارد من باب «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ»^۱ وحی الهی را کنار بگذارد، از بالا و پایین با نعمت های خدا مواجه خواهد شد. «فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» نه «بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ».

حالا از کجا معلوم می شود که این «بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» است یا «فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» است؟ خوب انسان نگاه می کند می بیند شما «نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ» هستید یا نه؟ شما معارف را گرفتید؟ این جامعه براساس تدبیر و ایمان و تقوا دارد عمل می کند؟ شما که این طور شده است؟ برای همین است که امیر المؤمنین در این کلمات قصار خود می گوید وقتی که دیدی نعمت های خدا «يَتَابِعُ عَلَيْكَ نِعْمَهُ وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ»^۲ اگر دیدی نعمت های خدا همین طور به دنبال هم دارد می آید و تو هم داری عصیان می کنی، خوب این که معلوم است. عصیان هم ملاک دارد. مثلاً شما دارید این کار را که خدا می گوید نمی کنید، یک کار دیگر می کنید. این معارفی که خدا می گوید را قبول ندارید، یک معارف دیگر را قبول دارید. می بینید که نعمت های خدا همین طور به دنبال هم دارد می آید «وَ أَنْتَ تَعْصِيهِ فَاحْذَرَهُ» و اما تو داری گناه می کنی. این جا همان جایی است که باید بررسی. این از همان چیزی که خدا به عنوان کید از آن خود یاد می کند، کید خدا. استدراج.

۱- سوره ی نسا، آیه ۱۵۰

۲- نهج البلاغه، ص ۴۷۲.

برای همین در همان دو آیه‌ی معروف که دارد «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَ أَمْلِي لَهُمْ»^۱ املاء می‌کنیم، استدراج می‌کنیم. یعنی درجه به درجه همین‌طور طرف را به پایین می‌آوریم. در هر دو صورت «إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ» یعنی این کید است. کید من است که این‌طور عمل می‌کند. یعنی شما می‌بینید که «حَتَّى نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ» این هم یک دفعه یک چیزهای برای او می‌آید، آن هم که چیز یک دفعه می‌بینند... لذا پیامدهای «نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ» که در این سوره‌ی مباره‌ی مائده هم برای یهودی‌ها و هم برای مسیحی‌ها دارد می‌گوید، می‌بینید که اگر پرسیدند که چرا این‌طور است، دلیل این چرای آن این است.

این وقتی اولاً تبدیل می‌شود به تکذیب، تبدیل می‌شود به کفر «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ»^۲ خوب بخشی از آیات را کنار می‌گذارند. شما می‌بینید که «فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» می‌بینید که این جامعه‌ای که این‌طور می‌زند یک جامعه‌ی کفر، یک دفعه می‌بینید یک جامعه‌ای است که به شدت خدا در حقیقت از بالا و پایین برای آن‌ها نعمت می‌دهد. «أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ» بعضی را هم «فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً»^۳ یعنی این می‌شود همان املاء، همان استدراج، همان کید. می‌شود کید خدا. تا انسان این را بفهمد خیلی طول می‌کشد. یعنی تا این که این را با قلب خود حس نکند. یعنی مدام می‌گوید که این‌ها که فلان، آن‌ها که این‌طور هستند. آن‌ها که... و البته در وجود ما خبری نیست. بحث آن‌ها و ما خیلی وقت‌ها رد گم کنی است. حالا ما هم من باب مثلاً این است که همه‌ی... ولی این هم که آن هدف کلی جامعه این باشد «حَتَّى نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ» این حظ و بهره‌ای از آنچه که به او داده شده است به آن متذکر شده است فراموش می‌کند، نتیجه می‌شود آن.

۱- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲- سوره‌ی مائده، آیه ۱۳.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه ۹۵.

این تحریف کلام دل آن‌ها را قسی می‌کند. اگر شما آیه ۴۱، سوره‌ی مائده را هم نگاه بکنید که خود تحریف از موضع و در حقیقت کلام را بردارید که در مواضع خود آمده است تحریف کردند، نمونه‌ی آن را گفته است. خود این که کسی تصمیم خود را از قبل گرفته است... ببینید کسی تصمیم خود را از قبل می‌گیرد و می‌آید قرآن می‌خواند یا نه با ذهن بسیط بسیط می‌رود قرآن می‌خواند. این دو مدل اعجاز قرآن است. یعنی بعضی‌ها هستند می‌خواهند غذای خود را سر سفره‌ی بیاورند بخورند این یک کاری است، یک کاری این است که انسان غذا با خود نمی‌آورد یعنی سفره می‌خواهند غذا بخورد. این هم یک کاری دیگر است. ببینید راجع به این منافقین و یهودی‌ها که این‌ها در حقیقت سرنوشت‌های گره‌خورده‌ای به هم دارند در آیه ۴۱ می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ» لا يَحْزُنْكَ» تو را محزون نکنند این کسانی که الان سرعت در کفر گرفتند. از چه کسانی؟ «مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا» منتها بِأَفْوَاهِهِمْ» یعنی در مرتبه‌ی دهان. چون این را گفتیم این‌ها تأکیداتی است که مثلاً «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ»^۱ به معنی یکتبون الكتاب بالرجلهم که نیست. «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» این «يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ» یعنی این‌ها خودشان این را نوشتند، یعنی این تکذیب این است. این که «آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ» این همان تعبیر حضرت ابی عبدالله الحسین است که «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ»^۲ لعق می‌دانید یعنی آدامس. یعنی دین را به صورت آدامس می‌خورند. یعنی نمی‌خورند، می‌جونند. در منطقه دهان است یک شیرینی ابتدایی که از آن گرفتند دیگر آن را تف می‌کنند، می‌گویند دیگر فایده ندارد، آن را بیرون می‌اندازند. یک موقع کسی دین را می‌خورد، یک موقع دین را می‌جود. این می‌شود «وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ» دین را مثل آدامس در دهان خود کرده است، مدام دارد این را می‌جود. منتها بخواهد دین را فربه بکند، این کار را نمی‌کند. بخواهد

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۷۹.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

گوشت و استخوان برای دین بیاورد این کار را نمی‌کند. «الَّذِينَ لَعِقُوا...» اصلاً انسان تعجب می‌کند از بعضی از این تعبیرهای روایات که چطور آیات روایات این‌ها را می‌خواهد فریاد بکشد.

«قَالُوا آمَنَّا» می‌گویند: «آمَنَّا» منتها به «بِأَفْوَاهِهِمْ» می‌گویند. یعنی در منطقه‌ی دهان است همین. دین دهانی است. «وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ» دین پایین نرفته است بخواند تا قلب آن‌ها تسریع بکند، اعتقادات آن‌ها را بخواهند تسریع بکند. «وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا» یهودی‌ها هم همین‌طور هستند. «مِنَ الَّذِينَ هَادُوا» برخی از یهودیان همین‌طور هستند. حالا می‌دانید یا این‌ها را باید خواند «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا» این سه نقطه‌ها می‌بینید. این دو تا سه نقطه‌ها، در قرآن یعنی این که یعنی این‌طور بخوانید یا بخوانید «فَعَلًا تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِّلْكَذِبِ» یا این‌طور بخوانید. روی آن دو تا هم وقف نکنیم. معنی آن این است.

- گفتید این علائم چطور آمده است این علائم تجریدی و این‌ها از خود پیامبر...

- نیامده است برای همین است که خیلی وقت‌ها ما با اهل تسنن در همین چیزها اختلاف

داریم. در خود شیعه هم اختلاف است که مثلاً این را چطور بخوانیم.

- (نامفهوم ۳۷:۳۵؟؟)

- بله ما الآن در وضو گرفتن اختلاف داریم در حالی که پیامبر (قطع کلام)

- (؟؟ نامفهوم)

- بله دیگر همین‌طور می‌شود. یعنی وقتی که آدم می‌افتد... می‌دانید ما روی تاریخ رحلت

پیامبر اختلاف داریم. یعنی خیلی عجیب است یعنی تولد پیامبر می‌گوییم آدم خیلی مهمی نبوده

است که مهم باشد تولد ایشان اختلاف است. ما روی رحلت پیامبر اختلاف داریم. روی وضو گرفتن

پیامبر اختلاف داریم. در شیعه در وضو گرفتن اختلاف است. می‌خواهم بگویم این‌طور اختلاف‌ها

که کلاً است. مثلاً من باب این که مثلاً داریم «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ»^۱ این باء را به عنوان چیز نگرفتند یعنی گفتند: «وَأَمْسَحُوا رُءُوسِكُمْ» فقط در حقیقت این باء را به عنوان بعضی نگرفتند آن وقت «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» چطور می‌شود؟ یا باید از این جا بیاورید از پشت بیاورید عقب، از این جا بیاورید این جا. از گوش‌ها بعد گردن این می‌شود مسح سر. این خود یکی از فتاوا است. از این جا با کف دست به جلو می‌آورید، از این طرف به عقب می‌آورید، از این طرف به بغل، از این طرف به گوش‌ها، بعد به سمت گردن می‌رود و بعد این می‌شود مسح سر. یعنی می‌خواهم به شما بگویم که ما می‌خواهیم جایگاه قرآن را متوجه بشویم. یعنی واقعاً قرآن به عنوان خطّ اصلی در زمینه‌ی دین جایگاه خاص خود را به ما نشان می‌دهد. «قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ نُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ»^۲ حالا یا «مِنَ الَّذِينَ» یا نخیر همین در حقیقت کسانی که «آمَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ نُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ» این‌ها می‌گویند: «سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ» اولاً این‌ها سماع هستند، خیلی می‌آیند حرف گوش می‌دهند منتها برای این که تکذیب بکنند. برای این که سوتی بگیرند. بعد از آن هم «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» این‌ها خود نفوذی یک عده‌ی دیگر هستند. این‌ها می‌آیند گوش می‌دهند «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ» برای کسانی که نیامدند. یک کسانی هستند که وارد محضر تو نمی‌شوند، این‌ها می‌توانند بیایند، این‌ها می‌توانند رفت و آمد بکنند، این‌ها می‌آیند که برای آن‌ها اطلاعات ببرند، ببینند چه خبر است که حالا برسیم... «يُحَرِّقُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» بعد از مواضعش تحریف کلام می‌کنند. «يَقُولُونَ إِنْ أوتيتُمْ هذا فخذوه و إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا» تکلیف خود را از قبل مشخص کرده است. می‌گویند: «إِنْ أوتيتُمْ هذا» اگر این چیزی که ما می‌گوییم به شما گفته شده است، و داده شده است «فخذوه» بگیرید. «وَ إِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا» اگر... چه کسانی این را می‌گویند؟ همین کسانی که این‌ها را جلو انداختند که این‌ها بیایند «سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ

۱- سوره‌ی مائده، آیه ۶.

۲- سوره‌ی مائده، آیه ۴۱.

آخَرِينَ لَمْ يَأْتُواكَ» که این‌ها می‌توانند در بدنه‌ی اسلامی نفوذ داشته باشند، نه یک صهیونیست یهودی پشت داستان باشد. آن صهیونیست که نمی‌تواند بیاید بگوید چیز، این باید یک سری نفوذی در بدنه‌ی جامعه داشته باشد، بعد این‌ها...

ببینید قرآن حالا شواهد زیادی دارد، قرآن حرف‌های آن‌ها را ترجمه می‌کند. این‌طور نیست که فکر بکنیم این‌ها می‌گویند که اگر این را گفتند قبول نکنید و اگر این را گفتند بپذیرید. آن روح حرف را می‌گیرد، ترجمه می‌کند کار قرآن این است. این‌طور نیست که بیاید همان جملات یا همان حالات و رفتارها و فلان و این‌ها را بگوید. خیلی صحنه را به صورت ابتدایی، آن حاق صحنه را برای شما ترسیم می‌کند. یک عده هستند، پشت صحنه هستند. یک عده هستند وسط صحنه هستند. این‌ها حرف را برای آن‌ها می‌برند. آن‌ها هم حرفشان برای این‌ها این است که این.

ببینید این داستان را بسیار واضح می‌کند و خلاصه می‌کند به این... یک سری هستند این‌ها هستند، یک سری هستند آن‌ها هستند. این‌ها نفوذ دارند، این‌ها هستند که می‌توانند بگیرند یا نگیرند یا زنهار بدهند یا بترسند یا بترسانند یا چه کار بکنند اراجیف بگویند مرجفون باشند این‌ها، آن‌ها که در پشت صحنه نمی‌توانند. لذا این‌ها ارتباطی با هم دارند که «سَمَاعُونَ» اصلاً گوش می‌کنند برای این که بروند یک اطلاعاتی بدهند. چقدر آیات عجیب است. من فکر می‌کنم این آیه همین امروز نازل شده است. «وَإِنْ لَمْ تُؤْتُوهُ فَاخْذِرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ» پس چرا این حرف‌ها در سوره‌ی مائده آمده است؟ «فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ» ببینید آن‌جا داشت که «فَلَمَّا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ»^۱ فلان و این‌ها... برای این که «قَسَتْ قُلُوبُكُمْ»^۲ برای این که این‌ها آن حرف‌هایی که آن‌جا داشت «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكِّرُوا بِهِ»^۳ حالا دارد «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ

۱- سوره‌ی انعام، آیه ۴۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه ۷۴.

۳- سوره‌ی مائده، آیه ۱۳.

يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ» این‌ها کسانی هستند که اراده‌ی تطهیر قلب این‌ها را ندارد، قلب این‌ها طاهر نیست، قسی است.

حالا این‌جا معلوم می‌شود قساوت قلب در مقابل چه وجهی است، در مقابل طهارت قلب است. این سه، چهار آیه را که به هم وصل بکنید معلوم می‌شود قساوت در مقابل طهارت قلب است. «لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱

- ۴۴:۲۶؟..؟ کفار هستند یا اهل قتال هستند اما این‌ها که به معنی مردمی بگیریم که به طرف پیغمبر نیامدند مثلاً اطراف مدینه یا جایی که نمی‌توانند حضرت را ببینند. اگر به این معنی بگیریم این‌ها می‌آیند این کسانی که منافق این‌طور هستند می‌آیند گوش می‌کنند، پیامبر را بعد «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» انجام می‌دهند و نه این حرف تحریف شده‌ی معنوی را بین مردم پخش می‌کنند، مردمی که مستقیم به پیغمبر دسترسی ندارند.

- این «يَقُولُونَ» است. یعنی می‌گویند. شما که الان آمدید نشستید می‌گویند: «إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ» به این‌ها می‌گویند.

- به چه کسانی می‌گویند به «الَّذِينَ لَمْ يَأْتُواك» می‌گویند؟

- به آن‌ها «الَّذِينَ لَمْ يَأْتُواك» می‌گویند. یعنی چه کسانی دارند به این‌ها می‌گویند که این‌ها را بپذیرید یا نپذیرید، اگر این‌طور گفتند بپذیرید، اگر این‌طور نگفتند... اگر پیغمبر این‌طور گفت بپذیرید، اگر این‌طور گفت نپذیرید این‌ها را نگاه بکنید.

- (؟؟ نامفهوم)

- «يَقُولُونَ» را...

- فاعل «يُحَرِّفُونَ».

- خوب آن‌ها امروز به چه کسی می‌گویند: «إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا».

۱- همان، آیه ۴۱.

- «لَمْ يَأْتُوكَ»

- این «لَمْ يَأْتُوكَ» است، این معنی ندارد که بخواهند چیزی را بگیرند یا نگیرند.

- نه آن‌ها نمی‌گیرند، به اسم مخاطب است، «لَمْ يَأْتُوكَ» مخاطب است. می‌گویند ما این حرف

را به شما می‌زنیم اگر غیر از این آمد قبول نکنید.

- (نامفهوم ۴۶:۵۵؟؟)

- اشکال ندارد شما یک وجه تفسیری دارید می‌گویید ممکن است قرآن این تأمل را داشته

باشد در حقیقت این «لَمْ يَأْتُوكَ» که نیامده است مثلاً «يَقُولُونَ» چه کسانی؟ همان کسانی که

«يُحَرِّفُونَ». این‌ها آمدند رفتند به آن‌ها گفتند.. چون سماع به معنی جاسوس است. جاسوس است

برای کسانی که «لِقَوْمٍ آخِرِينَ» سماع به این معنا است. یعنی کسی که می‌آید جاسوسی می‌کند و

در حقیقت حرف برای او گوش می‌کند. یعنی انگار مأمور او است. خوب چون یک چنین معنی

هم... خوب من هم به آیه که برسم دقت زیادی خواهم کرد.

- (؟؟ نامفهوم)

- یک‌جای قرآن نداریم، همان آن‌جا داریم. بله سؤال شما درست است یعنی بعد مواضعه یا عن

مواضعه؟ من خود چیزی را متوجه نشدم که بعد مواضعه و عن مواضعه حتماً باید با هم فرق بکنند

که کلام از موضع خود دارد تحریف می‌شود یا بعد از موضع خود دارد تحریف می‌شود. نمی‌دانم این

بهترین جواب است روی این تأمل کرده بودم ولی نرسیده بودم به این که عن مواضعه با من بعد

مواضعه چه فرقی دارد. حالا شما تأمل بکنید شاید فرق آن را به دست آوردید.

- (؟؟ نامفهوم)

- معمولاً موضع کلام معلوم شده است. عن مواضعه خیلی در قرآن به کار نرفته است. یعنی

همین جا است. یکی در سوره‌ی نساء گفتیم، نساء، آیه ۴۶ «يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ» ما فقط

همین دو تا آیه را داریم در «عَنْ مَوَاضِعِهِ».

- (؟؟ نامفهوم)

- داریم همین آیه‌ی امروز یعنی آیه ۱۳، سوره‌ی مبارکه‌ی مائده و آیه ۴۶، سوره نساء است که

«عَنْ مَوَاضِعِهِ» حالا «مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ» شما این را فکر نکنید.

- آیه‌ی آن چیست؟

- آیه ۴۱، سوره‌ی مائده. خواندیم. «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ»^۱ «خَائِنَةٍ»

هم می‌تواند وزن مصدر باید مثل عاقبت باشد فاعل این‌طور است. هم می‌تواند گفتم تای مبالغه

باشد مثل علامه که ه آن ه مبالغه است، تای تأنیث است. حالا مثلاً می‌تواند «خَائِنَةٍ» هم باشد مثل

مثلاً وصفی برای موصوف معروف. «وَأَصْفَحَ إِنْ لَلَّهِ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ».

یک نکته‌ای که باید دقت کرد ما عفو و صفح را توضیح دادیم به یاد داریم. یک عفو و صفح

تاکتیکی تعریف کردیم که دارد «فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»^۲ یعنی اساساً عفو صفحی

که نسبت به خیانت است. این‌ها واقعاً جا دارد که یک دقت... سوره‌ی مبارکه بقره، آیه ۱۰۹ هم

شبهه به همین تعبیر را دارد. عفو و صفحی که یک مقداری در لسان تهدید است. یعنی این عفو و

صفح خیلی پیش زمینه‌ی مثبتی ندارد. یعنی این نیست که «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ

يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»^۳ خدا می‌خواهد شما را ببخشد، شما ملت را ببخشید. «وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ

مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ» بعد «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ

إِيمَانِكُمْ كَفَّارًا» بسیاری از اهل کتاب دوست دارند شما را بعد از ایمان خود کافر بکنند. «حَسَدًا مِنْ

عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ» از روی حسد «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» بعد از این که حق برای آن‌ها تعریف شد

«فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا» شما عفو و صفح بکن. «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» این عفو و صفح تاکتیکی است.

۱- سوره‌ی مائده، آیه ۱۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه ۱۰۹.

۳- سوره‌ی نور، آیه ۲۲.

برای همین هم است که غایت دارد، نشان آن این است که غایت دارد. «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ» تا این که امر خدا برسد. «إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» یعنی به معنای یک طوری دست کاری نکردن است. در حقیقت تریبونی نکردن قضیه است. انسان همیشه خیانت را تریبونی نمی‌کند. این همان جوش‌هایی است که قبل از مورد اگر انسان آن را دستکاری بکند قرمز می‌کند ولی جوش را نمی‌ترکاند که گفتم همین اتفاق الآن افتاد با این حرکاتی که ما کردیم یک لایه کار عمیق‌تر و پیچیده‌تر شد تا به حال با اظهار اخلاص نسبت به ولایت از طرف همه‌ی کسانی که انسان باور می‌کرد یا نمی‌کرد الآن قضیه جمع... به ظاهر فکر می‌کنیم جمع شد، البته جمع نشد مخفی شد و حال آن که آن حرفی که آقا فرموده بودند که با این مسئله شرعی برخورد بکنید این مسئله در خود فرعی‌ها و حاشیه‌های آن باعث می‌شد این جوش اگر جوشی بود می‌زند بیرون و می‌ترکید یعنی بالا می‌آمد ولی نگذاشتن که بالا بیاید این همان عفو و صفحی است که اثر تاکتیکی عفو و صفح است، عفو و صفح است نسبت به خیانت. یعنی این خیلی دو تا آیه مهم است این آیه ۱۰۹، سوره‌ی بقره و آیه‌ی مائده که عفو و صفحی در پرتوی اطلاع پیغمبر از خیانت است.

اصلاً عقلایی نیست به این معنا باشد که خیانت می‌کند، بی‌خیال، خیانت می‌کنند جامعه می‌پاشد و از بین می‌برد دیگر. این که نیست، جواب این همین خنده‌ی شما است. معلوم نیست. برای این که این عفو و صفح غیر عقلایی است. این عفو و صفح دیگری است. یعنی بیرون نیاوردن کار و صبر کردن. یعنی صفحه را ورق زدن و تریبونی نکردن این چیزها است. ۵۵:۲۷؟؟ یعنی این قدر تحمل بلد نیستیم بکنیم.

من در این کلاس تاریخ بود در دانشگاه، می‌گفتم اگر ما زمان امام سجّاد بودیم قطعاً اعتراض‌های جدی به امام سجّاد می‌کردیم. می‌دانید که امام سجّاد هدایا و صلّه‌ها پول‌های کلانی را از ظلمه قبول می‌کرد. انسان‌های ظالم، حکّامی که بودند همه بنی مروان بودند. یعنی در این مدت هدایای حکّام بنی مروان را قبول می‌کرد، صلّه‌های این‌ها را قبول می‌کرد مثل یک طور مصاحله با

این‌ها کرده بود. بعد چرا هدیه می‌فرستد؟ چرا ممکن است یک حاکمی برای یک نفر هدیه‌ای بفرستد؟ برای دشمن خود هدیه می‌فرستد؟ چون که احساس می‌کرد که اصلاً... در واقع حرّه و این‌ها هم که فلان و این‌ها حمله کردند به مدینه و این‌ها خیلی می‌خواستند غیورانه بجنگند، امام سجّاد اهل بیت خود را برداشت، اهل بیت مروان را برداشت، از شهر بیرون رفتند. مردم مدینه را بسیار اذیت کردند و این‌ها هم سالم در بیرون... حرکت‌هایی که الان آدم نگاه می‌کند می‌بیند که، یعنی کلّ تاریخ را که انسان نگاه می‌کند می‌بیند که خوب شد ما نبودیم. یعنی اگر آدم ولایت و ولی را تشخیص ندهد در همه‌ی این‌ها گرفتار می‌شود. انسان در این حرکت امام سجّاد که در واقع حرّه اتفاق افتاده است ایشان بیرون رفت، خانواده‌ی مروان هم بیرون رفت، این‌ها می‌خواستند غیورانه در مقابل یزید بجنگند و جنگیدند و شکست مفتضحانه‌ای هم خوردند و سه روز نوامیس این‌ها را حلال کرد، حالا یک امام ۲۲ ساله‌ی ما این‌ها را برداشته است و بیرون رفته است، و بعد از این‌که اوضاع به حالت عادی برگشت و امام به مدینه تشریف آوردند، بعد این‌ها از دست امام شاکی هستند که... بعد هم در یک شرایط تقیّه‌ای یک طوری زندگی کرد که اصلاً در ابتدا محبوب خلفا بوده است، صله‌های کلان می‌دادند، حضرت هم پول را برمی‌داشت صرف کار فرهنگی می‌کرد. یعنی این‌قدر عرب‌ها امام سجّاد را دوست نداشتند که هیچ محبوب دل عرب‌ها نبود ولی در عجم و فارس‌ها شروع به کار فرهنگی کرد. عجرم‌ها غلام‌ها و برده‌ها و این‌ها بودند دیگر شروع کرد یک به یک این‌ها را می‌خرید. حداکثر یک سال تا دو سال این‌ها را در خانه‌ی خود نگه می‌داشت، دوره‌ی فشرده‌ی طرح ولایت برای این‌ها برگزار می‌کرد، بعد این‌ها را آزاد می‌کرد تا ۵۰ هزار یا صد هزار نفر را آزاد کرد این‌طور. این می‌شود کار فرهنگی. پول را از این فلان فلان شده‌ها می‌گرفت، صرف کار فرهنگی می‌کرد. برای همین است که بعد از ۳۴ سال آن‌جایی که امام سجّاد شروع کرد جایی بود که می‌گفت ۲۰ نفر در مدینه ما را دوست ندارند. نه این‌که ولایت دارند یا ندارند، اصلاً دوست ندارند و آن‌جایی که کار خود را تمام کرد مدینه پر شده بود، تاریخ می‌گوید، می‌گوید: مدینه پر

شده بود از موالیان حضرت علی بن الحسین. مدینه را پر از... فقط این‌ها هم عجم بودند ایران و قم و این‌ها. می‌دانید از آن موقع شروع به شیعه شدن کردند. این‌ها چون عجم بودند رفتند قم را تشکیل دادند و بعد از آن آرام آرام قم مرکز تشیع در دل حکومت اهل تسنن شد.

اصلاً انسان نگاه می‌کند به حرکت سکوت‌های ائمه واقعاً. فریاد ائمه برای ما درس دارد ولی سکوت ائمه برای ما درس ندارد. از فریاد آن‌ها درست گرفتیم، از سکوت آن‌ها نه. اگر ما در زمان امام سجّاد بودیم واقعاً معترض بودیم به امام سجّاد. الآن مگر کسی جرأت دارد از ظلمه و این‌ها که هیچ چیزی، یعنی جرأت دارید از دولت جمهوری اسلامی پول بگیری بروی کار فرهنگی بکنی. اگر جرأت داری این کار را بکن. به تو برچسب می‌چسبانند که... ولی امام ما این طور بود که می‌گفت اصلاً چیز بوده است روی فارس‌ها روی عجم‌ها داری کاری می‌کنی. این‌ها با عجم‌ها بسیار بد بودند، این غلام هم بودند. امام ما این انگ‌ها را بر خود قبول کرده است. الآن ما سر سفره‌ی کار امام سجّاد نشستیم. همه‌ی ما فکر می‌کنیم امام سجّاد یک گوشه‌ای نشسته است دارد دعا می‌خواند. ۳۴ سال داشته دعا می‌خوانده است؟ این حرکت فرهنگی این است که باید ولی را تشخیص داد و پشت سر ولی حرکت کرد و خیلی وقت‌ها هم باید به نظر می‌آید یک آخرت‌گرایی کرد به دلیل این که یعنی ایستاد و بعدها ثمرات را دید و ثمرات را من می‌بینم یک کسی دیگر می‌بیند. شما ثمرات کوتاه مدت قیام امام حسین اگر، ثمرات کوتاه مدت آن بسیار کم است. پس اصلاً به این قضیه برنمی‌گردد. یعنی زود هزینه که می‌کنید خوب این ۱۸ تا از اهل بیت بنی هاشم را بردن جلو تیغ بعد از آن هم فضا رسانه‌ای نبوده است، هیچ چیزی نبوده است، رفته است در یک بیابانی کشتند و تمام شد و سر آن‌ها را برداشتند آوردند. در یک فضای کاملاً غیر رسانه‌ای یک عده را وسط یک دشتی این طور ۱۸ تا از اهل بیت را این طور پر پر کردند، ثمرات کوتاه مدت آن بسیار کم بوده است. ثمرات بلند مدت آن بسیار زیاد بوده است. شما می‌بینید که خیلی اتفاق زیادی هم برای یزید نیفتاده است. پس ما یک طوری گاهی اوقات می‌آییم وقتی می‌خواهیم دین را

بگوییم یک طوری می‌گوییم که امام حسین نشان داد به خاطر همین می‌گفتند امام حسین که با یزید بیعت نکرد بلکه نکرد ولی امام سجّاد کرد، بلکه کرد. یعنی ظاهراً کار بدی بود انگار که... این را می‌توانیم جواب بدهیم که امام حسین نکرد ولی امام سجّاد کرد، مثل این که دیگر قدرت زیاد شده بود.

- (نامفهوم ۰۷؟؟:۰۳:۱)

- اموال این‌ها که اموال شخصی نبوده است، البته یک عده پول‌دار هم در کنار امام سجّاد بوده است مثل عبدالله بن جعفر همسر حضرت زینب در مدینه بسیار پولدار بوده است. البته این‌طور پولدارها هم بعضی‌ها پولدار هستند پول آن‌ها بسیار برای کار کردن فایده دارد. البته نه اموال حکومت‌ها بوده است و این‌ها را یک موقع است شما می‌آورید انگار آن مال تطهیر می‌شود. یعنی آن مال را می‌گیرید آن را به عنوان بازوی کار استفاده نمی‌کنید.

- (؟؟ نامفهوم)

- حالا این هم سؤالی است. باید ببینیم چرا امام حسین در آن جا نگرفت، آن جا امام سجّاد گرفت. کما این که این جا امام حسین بیعت نمی‌کرد آن جا بیعت کرد. این‌ها ظاهراً تحت یک قاعده و یک چیز جلو نمی‌رود.

- (؟؟ نامفهوم)

- حالا باید شاخص‌های آن را ببینید من که به دست نیاوردم. واقعاً این قدر در کار اهل بیت تنوع وجود دارد - یعنی تنوع برخورد - به دست آوردن شاخص‌های آن این قدر راحت نیست. یعنی حضرت می‌گویند: «مِثْلِي لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ»^۱ مثل من با مثل تویی بیعت نمی‌کند. این که بالاخره این می‌پذیرد... البته یک مقدار شرایط حکومتی هم متفاوت می‌شود یعنی حکومت‌های منطقه‌ای به وجود می‌آید. مختار در کوفه می‌نشیند، آن در بصره می‌نشیند، عبدالله زبیر در مکه می‌شود، آن در

۱- بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

شامات می‌شود ولی می‌بینید که به هر جهت با همین چیزهایی که ما به آن‌ها حکام ظالم و قتله‌ی خود این‌ها می‌سازند. می‌سازند ولی برای سرنگونی... اصلاً روی کار امام سجّاد است که می‌بینید زمینه‌ی افول دولت بنی امیّه، یعنی کلاً بنی امیّه که با این مروان حمار یعنی مروان خر می‌گفتند اصلاً معروف به... داستان جالبی هم دارد که چطور این بنی امیّه با تمام این وحشی‌گری خود این‌ها در یک جنگی رفته بوده است چیز بکند، دستشویی داشته است و به دستشویی رفته است و کسی آمده و زده او را کشته است. و کلاً سلسله‌ی بنی امیّه با این جمع می‌شود که می‌گویند: «ذهب الدوله ببوله». تاریخ را بنیید یک دولتی را خدا با یک تحقیر برد. یعنی یک وقت‌ها خدا یک چیزهای را نشان می‌دهد با تمام این وحشی‌گری‌ها «ذهب الدوله ببوله».

حالا به هر جهت این طاهرت قلب و قساوت قلب و این‌ها ما در همین... یعنی کسی که مواجه با دین می‌شود و معارف دین را می‌پذیرد، خیلی راحت، این‌ها واقعاً طاهر است، این قلب طاهری دارد. ما در همین دوره‌ی حوزه‌ی دانشجوی جدید از یک سری داشتیم مصاحبه می‌کردیم، چیزها یک بنده‌ی خدایی بود آمده بود ما دلیل این کار او را می‌پرسیدیم، گفت من یک روایت دیدم که پیغمبر می‌گویند یک انسان باید یک روز هفته‌ی خود را اختصاص بدهد... داریم که «أَفِّ لِكُلِّ مُسْلِمٍ»^۱ که یک روز از هفته‌ی خود را به یادگیری معارف دینی اختصاص بدهد. دانشجوی دکتری هم بود. گفت من احساس کردم باید... خیلی راحت، من روایت را دیدم پس فهمیدم که باید... احساس کردیم که چقدر راحت این روایت را قبول کرده است. خوب این روایت را خیلی‌ها دیدند. این که این قدر معارف را راحت قبول می‌کند می‌پذیرد و پا به پای آن می‌آید، این‌ها نشان از طهارت قلب است. این که در نصارا هم گفته است «وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲ این عداوت و بغضائی که در مورد

۱- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- سوره‌ی مائده، آیه ۱۴.

این‌ها گفته است وقتی «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا دُكُّوا بِهِ» نکته این است که از این طرف برکات، برکات که مواهبت نعمات می‌آید، از این طرف هم «فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» عداوت و بغضاء الی یوم القیامه می‌آید. یعنی هر دو می‌آید. یعنی این دو تا با هم است که می‌بینید وقتی می‌آید آشوب است. نعمات می‌آید، عداوت و بغضاء هم می‌آید.

ببینید الان شما که اوائل جنگ را به یاد ندارید، الان‌ها بهتر می‌پوشند، بهتر می‌خورند، همه چیز بهتر است ولی آن همدلی‌ها نیست. این چیست؟ این برای همان است که در حقیقت این وسط مشکلی است. شما می‌بینید که شباهت می‌آورد ببینید در مسیر بد رفتن شباهت‌هایی می‌آورد ولی شباهتی نمی‌آورد که در آن مؤانست هم باشد. شما در جهنم هم دارید «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا»^۱ یعنی اختیّت می‌آورد، شباهت می‌آورد. این اختیّت به معنای خواهر بودن نیست. «لَعْنَتْ أُخْتَهَا» یعنی نه این که خواهرهای خود را لعنت می‌کنند. این را اگر بخواهیم بگوییم باید بگوییم کانت اخواتها. یعنی کان را مماثله بکند. دارید «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا» یعنی اختیّت می‌آورد، مشابهت می‌آورد، منتها مشابهت مؤانست نمی‌آورد. مشابهتی است که در متن آن عداوت و بغضاء است، این‌طور مشابهتی می‌آورد. فقط و فقط تألیف قلوب در محضر دین انجام می‌شود. این یک چیزی است که قرآن را که می‌خوانید نه یک بار، دو بار، ده بار، صد بار می‌گوید مدام این‌ها را می‌گوید که بین خود یهودی‌ها عداوت و بغضاء است. بین مسیحی‌ها عداوت بغضاء است. بین مسیحی‌ها با یهودی‌ها عداوت و بغضاء است. بین مسلمان‌ها با آن‌ها عداوت و بغضاء است ولی بین مسلمان‌ها با خود «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^۲ است. در مسلمان‌ها «وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ»^۳ است. «إِذْ

۱- سوره‌ی اعراف، آیه ۳۸.

۲- سوره‌ی فتح، آیه ۲۹.

۳- سوره‌ی انفال، آیه ۶۳.

كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»^۱ شما دشمنی... این آیه که برای آیه‌ی آن موقع نیست. آیه، آیه‌ی زنده‌ی این تاریخ است که «كُنْتُمْ اَعْدَاءً» شما دشمن بودید. «فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا» به نعمت الهی شما اخوان شدید، برادران همدیگر شدید. «فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» دین بین شما پیوند زده است، پیوند داده است. این تألیف قلوب در پیوند دین انجام می‌شود و گرنه اگر نباشد چه مسلمان، چه مسیحی فرق ندارد کسی که از راه حق فاصله می‌گیرد، مشابهت می‌آورند ولی عداوت و بغضاء هم می‌آورند. کفریت می‌آورد ولی عداوت و بغضاء هم می‌آورد. لذا هر مشابهتی مؤانست نمی‌شود. ما دیوانه چون دیوانه ببیند خوشش آید یک آدم بدی به خواستگاری یک انسان بدی برود و دوست هم داشته باشد و ازدواج هم بکنند. ولی این خوشبختی نمی‌آورد. خوشبختی تألیف قلوب را فقط دین می‌آورد، فقط دین آرامش می‌دهد «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ اگر کسی اعراض از دین می‌کند «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۳ غیر از این که کور محسور می‌شود، در همین دنیا معیشت او را تنگ می‌کند. دوری از یاد خدا، معیشت یعنی صله‌ی انسان را تعیین می‌کند. کار انسان را تعیین می‌کند، موجب عداوت و بغضاء در این عالم می‌شود. همه‌ی این‌ها می‌شود و لذا جزء پیشرفته‌ترین عذاب‌های الهی می‌شود.

آن آیه‌ی معروف سوره‌ی مبارکه‌ی انعام را به یاد دارید که یک موقعی می‌خواندیم که آیه ۶۵، سوره‌ی مبارکه‌ی انعام، که فرق این تحزب حق و تحزب باطل را در همین آیات می‌شود فهمید. «قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ» خدا قادر است که بر شما عذابی از فوق عذابی از «تَحْتِ اَرْجُلِكُمْ» زیرپای شما، بالای سر شما، عذاب بیاورد یا یک عذاب دیگر «أَوْ يُلْبِسَكُمْ شِيْعًا» یا این که شما را به گروه‌های مختلف، لباس گروهی به شما بپوشاند. شما به گروه‌های

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه ۱۰۳.

۲- سوره‌ی رعد، آیه ۲۸.

۳- سوره‌ی طه، آیه ۱۲۴.

مختلف تبدیل بشوید. منتهای مراتب این گروه‌های مختلف تبدیل شدن این حتماً بد است؟ اصلاً نظر شما راجع به تحزب چیست؟ تحزب بد است؟ تحزب در همان آیات گفتیم اگر توسط یک موسایی باشد که نقبایی داشته باشد، این پایین مشرب‌ها مختلف باشد، تحت ولایت موسی حرکت بکنند این اشکال ندارد. چون این نقطه هم‌گرایی دارد. ولی وقتی یک گروه‌ها شروع به تقسیم شدن کردند «يَلْبِسْكُمْ شَيْعاً» بشود «وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ» آن موقع یک طوری بشود که بعضی از شما دارید بعضی دیگر را می‌گزید. یعنی شروع به گزیدن همدیگر کردید. نه این‌که بر مشارب مختلف دارید حرکت می‌کنید. شما نقطه هم‌گرایی ندارید که آن ولایت موسی باشد. آن نقطه‌ی هم‌گرایی باشد که نقبایی داشته باشد «قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ» باشد. این‌طور باشد، این‌طور نیستید فقط دارید می‌روید. این‌که شما را به گروه‌های مختلف تبدیل بکند که شما را بگزد، این جزء عذاب‌های پیشرفته‌ی خدا است. بعد می‌گوید: «أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ» ببین ما چطور آیات را تصریف می‌کنیم و باز می‌کنیم و تبیین می‌کنیم باشد که این‌ها تفقه بکنند، موشکاف بشوند، این حرف‌ها را بفهمند. این‌که شما در قرآن به صورت گزاره‌های قطعی می‌بینید که بین مسیحیت عداوت و بغضاء، بین یهودیت عداوت و بغضاء، بین مسلمان‌ها با یهودی‌ها و مسیحی‌ها هم همین‌طور. دارد که «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ»^۱ این‌ها به آن‌ها می‌گویند شما هیچ چیزی نیستید، آن‌ها به این‌ها می‌گویند شما هیچ چیزی نیستید. یعنی این می‌شود قاعده‌ی حرکت کردن غیر مدار خدا و نقطه‌ی هم‌گرایی. این نقطه‌ی هم‌گرایی، یک نقطه‌ی هم‌گرایی انسانی هم لازم دارد. یعنی دین نقطه‌ی هم‌گرایی لازم دارد، جامعه. فقط خود دین نیست اصلاً در خود دین نقطه‌ی هم‌گرایی انسانی آن درست شده است. این آیات را نگاه بکنید در همه‌ی آن‌ها دارد مسلمان‌ها با آن‌ها عداوت و بغضاء دارند، آن‌ها خود عداوت و بغضاء دارند سوره‌ی مبارکه‌ی چیز دارد که می‌گوید مسلمان‌ها می‌گویند: «إِنَّا بُرَاءٌ

۱- سوره‌ی بقره، آیه ۱۱۳.

مِنْكُمْ»^۱ ما بری از شما هستیم و عداوت و بغضاء ابداً به وجود می‌آید، روابط این مدلی می‌شود. «قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ»^۲ اگر کسی بخشی از دین را کنار بگذارد، اصلاً دین نمی‌شود کنار گذاشت. کسی نمی‌تواند این را کنار بگذارد لذا اصلاً نیامده است کلاً دین را کنار بگذارد. همه‌ی دین را، همه‌ی آن بحث این است که یک بخشی از دین را آدم کنار بگذارد «فَأَعْرَبْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» و خدا به آن چیزی که این‌ها انجام می‌دهند «سَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ» و بعداً «أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» برای شما رسول ما آمده است که «يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ» که تبیین بکند برای شما کثیری از آن چیزی که «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ».

چون یکی از سنت‌های اساسی این‌ها این بوده است که کتاب را مخفی می‌کردند، این‌ها بیابند کتاب را تبیین نکنند «وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» و از کثیری از آن هم عفو بکند، یعنی نیاورد. «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» این که دیده است «يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ، وَ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ»^۳ «يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السَّيِّئَاتِ»^۴ که خدا توبه را از عباد قبول می‌کند. یا مثلاً داریم «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبْتُمْ أُوْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^۵ که خدا از کثیری از چیزها می‌بخشد. این جا «يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» در زمینه‌ی «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» است. یعنی خدا «تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» را، آن چیزها را آورده است بالا نشان داده است. «وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یک بخش‌هایی از آن را هم نگفته است. یعنی از کتاب‌های پیشین آن‌ها را نگفته است، یعنی شاید لزومی نداشته است که بگوید. از کتاب‌های پیشین

۱- سوره‌ی ممتحنه، آیه ۴.

۲- سوره‌ی مائده، آیه ۱۴.

۳- الأملی (للطوسی)، ص ۶۵.

۴- سوره‌ی شوری، آیه ۲۵.

۵- همان، آیه ۳۰.

بخش‌های از آن را که لزومی داشته است بگوید گفته است، یک بخش‌هایی از آن هم لزومی نداشته است، شما مخفی کردید، خدا هم نگفته است. از کثیری از چیزهایی که شما مخفی کردید این رسول چیزی راجع به آن‌ها نگفته است. یعنی ممکن است احکامی باشد، چیزهایی باشد، حرف‌هایی باشد لزومی... همین «وَّ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» معلوم است که این رسولی که آمده است تبیین بکند یک چیزهایی را الآن نگفته است، یعنی لزومی نداشته است. یعنی به کتاب قبل نمی‌شود، به همین کتاب می‌شود. چون آن کتاب‌های قبل که الآن «وَّ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» یعنی لزومی نداشته است نگفته است. «كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ» را گفته است و کثیری را هم نگفته است، لزومی نداشته است. چون برای الآن نیست. از خود همین آیه هم استخراج می‌شود که اصلاً اولاً دین موسی و عیسی هم الآن نیست. چون شما یک چیزهایی را مخفی کردید که این نگفته است. بعد از آن هم لزومی نداشته است که نگفته است. اولاً شما که مسیحیت حقیقی، یهودیت حقیقی را نمی‌توانید پیدا بکنید چون که مخفی کردید و پیغمبر هم نگفته است. بعد از آن هم این طور است که لزومی نداشته است که نگفته است. یعنی باید چیزهایی که لزوم داشته است و این شرایط جدید را باید لحاظ کرد.

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ» برای شما نور و کتاب مبین آمده است. این هم یک چیز عجیبی است که برای شما نور و کتاب مبین آمده است. این یعنی چه؟ یعنی پیغمبر و قرآن آیا یعنی این؟ آیا یعنی قرآن و کتاب مبین؟ من چند آیه فقط به شما نشان می‌دهم و تفسیر آن را برای بعد می‌گذاریم. ببینید این که قرآن نور است در حقایق بالاتر آن می‌دانید که در این پایین مرتبه‌ی تنزل چطور پیدا می‌شود. در این مرتبه‌ی تنزل ائمه و پیغمبر و این‌ها خود را فدای قرآن هم می‌کنند. این که فدای قرآن می‌کنند، فدای چه چیز قرآن می‌کنند؟ فدای پوست و جلد قرآن نمی‌کنند. آن‌ها خود را فدای آن حقایق بالایی قرآن می‌کنند. یعنی این پایین که شما بیابید این بدن آن‌ها، فدای جان قرآن می‌شود. ببینید این‌ها هم بدن دارند، هم روح دارند، قرآن هم یک

بدنی دارد و هم یک روحی دارد. این پایین که می‌گویم خود را فدای قرآن می‌کنند، چه چیز را دارند فدای چه چیز می‌کنند؟ جان خود را فدای جان قرآن می‌کنند؟ نه، چون که در آیاتی نشان می‌دهد که جان رسول الله از جان قرآن بالاتر است. یعنی قرآن از شما... این آیه را ببینید اصلاً قرآن سعی نمی‌کند که این‌ها را به صورت رسمی و شفاف بیاورد، این‌ها را آشکار بکند و بگوید این است. این دأب قرآن است.

آیه ۱۵۷، سوره‌ی اعراف که آیه‌ی معروفی هم است ببینید بارها هم خواندیم ولی قسمت اول آن را دیگر نمی‌خوانم دارد «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّوَهُ وَ نَصَرُوهُ» کسانی که به پیغمبر ایمان آوردند و تویع و تکریم کردند و نصرت کردند «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» و تبعیت کردند از نوری که «أُنزِلَ مَعَهُ» یعنی با پیغمبر نازل شد. این‌جا محور معیت چیست؟ خود پیغمبر است. این نور، نوری است که با پیغمبر است. می‌دانید که در این موقع در قرآن در ادبیات قرآن... این نکته‌ای بوده است که بارها گفته شده است توضیح داده شده است. که محور معیت، شما وقتی می‌گویید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ»^۱ وقتی که می‌گویید پیغمبر «وَ مَعَهُ» محور معیت پیغمبر است. «النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ» اگر این نور قرآن باشد که «أُنزِلَ مَعَهُ» با محوریت پیغمبر است. یعنی این‌جا حقیقت پیغمبر، این‌که این قدر در روایات داریم که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورِ نَبِيِّنَا» «أَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورِ جَدَّنَا» «أَوَّلُ مَا خَلَقَ نُورِ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ)» این‌که اولین چیزی که خلق شده است، اولین صادر، اولین مخلوق، اولین همه‌ی این‌ها... اولین چیز نور پیغمبر است. آن حقیقت وجودی پیغمبر است که قرآن از آن تازه منتشی می‌شود و بیرون می‌آید. این است که مثل امثال بعضی‌ها که این حقیقت وحی را نفهمیدند و گفتند وحی را... این حرف عرفانی عمیق را تبدیل به یک حرف سخیف کردند و گفتند که وحی ساخته‌ی پیغمبر است، یعنی این را وارد در عوالم پایین کردند. وحی آن منتشی از آن حقیقت نوری قرآن، منتشی از حقیقت نوری پیغمبر در عوالم بالا است. ولی

۱- سوره‌ی فتح، آیه ۲۹.

وحی را جبرئیل به پیغمبر در این عوالم پایین گفته است. این است که می شود معلّم ملائکه است. قرآن «أَنْزَلَ مَعَهُ» این نور اگر به معنای قرآن باشد که نور و کتاب مبین. اگر این طور بگوییم که می شود نور و کتاب مبین که کتاب مبین می شود آن حقیقت های بالایی در حقیقت خود کتاب. نور به معنای خود پیغمبر هم بعید نیست باشد، به معنای ائمه هم بعید نیست باشد. حالا چند آیه را با هم ببینیم تفسیر آن ها باشد برای این که شما به آن فکر بکنید. شما آیه ۶۱، سوره ی فرقان. آیه ۴۶، سوره ی احزاب. آیه ۱۶، سوره ی نوح را بیاورید. «من اصرار دارم که شما ببینید. وقتی که می روید رفته رفته انس شما با قرآن بیشتر می شود. در آیه ۴۵، سوره ی احزاب نگاه بکنید حضرت را به عنوان سراج یاد می کند. به معنای چراغ. چراغ که چه چیز می دهد؟ نور می دهد. به این الفاظ دقت بکنید. «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا» این لفظ بشیر مبشّر داعی الی الله همه این ها معنای واضحی دارد. گو این که تو چراغی هستی که نور می دهی. و در حقیقت می برد... اصلاً آیات معلوم است، آشکار است که در یک فضاهای دیگری می خواهد یک... این لامپ که نیست، ولی یک چراغی است. بالاخره یک چیزی است که می شود به آن گفت که سراج است که نور هم که می دهد، خوب همه از این نورها نمی دهند ولی واقعاً نور می دهد. یک نوری دارد می دهد سراج منیر است، چراغ نورده است که الآن در ادبیات ما واضح است یک نور خاصی است که... حالا تا یک حدی از آن واضح است. بعد شما بیاید آیه ۶۱، سوره ی فرقان می بینید که در این جا فرق بین سراج و آن نور، می بینید «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا» یک قمری هم این جا اضافه شد که در سماء بروجی را گذاشته است. بعد شما نگویند خوب معلوم است این سماء همان سماء است، نه این قضیه یک مقداری جدی تر از این حرف ها است. به خاطر این که... برای شما از قرآن شاهد می آورم که این جا که می گوید بروج در آسمان ما آفریدیم «وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»^۱

۱- سوره ی حجر، آیه ۱۷.

این‌ها را در حقیقت حفظ کردیم که شیطان بخواهد نزدیک این‌ها بشود ما این‌ها را با شهاب می‌زنیم، اگر شیطان بخواهد به این برج‌ها نزدیک بشود. اصلاً در یک فضاهای دیگر است که از فضاهای عجیب در قرآن است. یعنی چه با شهاب می‌زنیم؟ با چه چیزی می‌زنیم؟ مگر شیطان شهاب بخورد... «تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً» در این آسمان یک برج‌های گذاشته شده‌اند حالا تفاسیر روایی آن‌ها ۱:۳۱:۳۵؟؟ «وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً» ما در آن سراج گذاشتیم «وَ قَمراً مُنيراً» و آن قمر منیر را ما در این برج‌ها گذاشته‌ایم.

- منیرا به سراج هم برمی‌گردد یا نه فقط خود قمر را...

- حالا آیه ۱۶، سوره‌ی نوح این‌جا را ببینید. چند تا آیه همین‌طور است. «أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً» خدا این آسمان را هفت طبقه خلق کرده است. «سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقاً» طبقه به طبقه، مطبّق خلق کرده است، یعنی طبقات روی هم قرار گرفته است که حالا این‌ها باز خواستید رمزگشایی دارد که این‌ها هفت آسمان دارد مطبّق روی همدیگر رفته است که در بهشت هم همین‌طور است. اگر همه غرف مبنیه‌ای که «فَوْقِهَا عُرْفٌ»^۱ آپارتمانی زندگی می‌کنند. در یک آپارتمانی هستند، منتها آپارتمان آن این‌طور است که در هر طبقه‌ی آن همه چیز وجود دارد. حیاط دارد «۳۰:۳۳:۱؟؟» رود غسل مصفاً، همه‌ی این‌ها. ما داریم که (صحبت‌های متفرقه) این است که غرف مبنیه «فَوْقِهَا عُرْفٌ» این‌ها حرف دارد. معلوم است یک حرفی است، معلوم است قرآن می‌خواهد یک خبری بدهد که مثلاً می‌گوید غرف مبنیه «فَوْقِهَا عُرْفٌ» بعد از این می‌گوید: «وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ»^۲ این «فِيهِنَّ نُوراً» قرار داده است این قمر را کجا؟ در این سبع سماوات که این‌ها طبقه به طبقه رفته است، «جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً» این شمسی که سراج این قمر را... می‌بینید یک ادبیات خاصی رفته رفته دارد شکل می‌گیرد که شمس سراج

۱- سوره‌ی زمر، آیه ۲۰.

۲- سوره‌ی نوح، آیه ۱۶.

است، قمر چیزی است که نور شمس می‌گیرد. «جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا» بعد از آن حالا بیا آن را با «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۱ درست بکن که آن موقع آن نوری که در این قمر گذاشتند، این اقمار... بعد می‌گوید: «أَيْنَ الْأَقْمَارُ الْمُنِيرَةُ». دیگر از این به بعد انسان دچار شگفتی می‌شود که آن چیزی که مشتمل بر الله است که «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این‌ها این‌طور هستند. به این‌ها دقت بکنید به چیزهای که ما به ائمه می‌گوییم که شما اقمار منیره هستید. شما انجم هستید، اقمار هستید، این هستید، آن هستید. اصلاً صفاتی که به آن‌ها می‌دهیم. اگر یک دقتی در آن‌ها بکنید می‌بینید در آن‌ها رمزگشایی فراوانی وجود دارد که قرآن هم سعی نمی‌کند این‌ها را آشکار بکند ولی گذاشته است برای این که این تفاسیر متعدد روی آن کار بکنند.

پایان

۱- سوره‌ی نور، آیه ۳۵.